

مجله آرمغان

نخستین شماره ۱۳۹۸ شمسی

تجدد ادبی

یا انقلاب ادبی

چون طرفداران تجدد ادبی یعنی باره اشخاص که ابدآبادیات آشنا نبوده و فقط این دعوی را مثل سایر دعاوی وسیله پیشرفت اغراض شخصی قرار داده اند. چندینست پیرامون این قضیه قلمفرسائی می کنند. ما ناگزیر با اینکه سابقاً مقالات بسیار در این باب نگاشته ایم باز هم برای رفع اشتباه در مقام بیان حقیقت برآمده تا اثبات کنیم که «تجدد انقلابی یا انقلاب ادبی» بمعنای حقیقی خود غیر از آنست که این طرفدارانرا مقصود است. آری در این دوره که طرفداران هر قضیه جز دشمنان آن نیستند چنانکه طرفداران رنجبر را دیدیم که هیچکدام رنجبر نبوده بلکه بنام طرفداری رنجبر را از میان بردند چه عجب اگر طرفداران تجدد ادبی هم ابدآبادیات آشنا نبوده و بنام طرفداری ادب و تجدد را پایمال کنند. باری از قارئین عظام تمنا داریم که بدقت در این مقاله نگرسته و بادیده انصاف حکمیت کنند و وحید تجدد ادبی یا انقلاب ادبی

برای آنکه در این موضوع حق سخن ادا و اشکالات حل شود در هر يك از مباحث ذیل جداگانه سخن رانده و در طی دو مقاله حقیقت را آشکار و خاتمه میدهم.

سافر مهیا نمیکند

ت زیبا نمی کنم

دوست تنها نمیکند

ساد بدینا نمی کنم

سالم بالا نمی کنم

عشق مدارا نمی کنم

دانش پروا نمی کنم

تو خرکنم اما نمیکند

طره لیلی نمی کنم

لباس ترسا نمی کنم

ظ و بمعنی نمی کنم

مردم شیدا نمی کنم

منزل و مأوی نمیکند

فراش چو دریا نمیکند

(فراش)

مباحث از اینقرار است

- ۱ «تجدد ادبی بمعنای حقیقی و واقعی»
- ۲ «شرایط تجدد ادبی بمعنی واقعی»
- ۳ «شعر و ادبای انقلابی واقعی»
- ۴ «بیان آنکه انقلاب ادبی اختیاری نیست»
- ۵ «تجدد ادبی بعقیده متحدین کنونی و طرفداران تجدد»
- ۶ «تاریخ و علت ظهور این عقیده و باعث شیوع آن»
- ۷ «شرایط تجدد ادبی بدین معنی»
- ۸ «مقایسه آثار شعرای انقلابی حقیقی با آثار شعرای انقلابی کنونی و مجازی»

(۱)

تجدد ادبی بمعنای حقیقی

تجدد ادبی یا انقلاب ادبی حقیقی عبارتست از اینکه شاعر دارای افکار تازه و مضامین بکر بوده و در سخن شیوه نو انگیزخته رشته تقلید دیگران را بگردن نیندازد و مضامین دیگرانرا با تبحر و غارت نپردازد.

تعریف مطرد و منعکس برای تجدد ادبی همین است و برای تشریح و توضیح می گوئیم: شیوه نو در سخن انگیزتن عبارتست از اینکه شاعر متجدد مطابق اوضاع محیط و روزگار زندگانی برای راهنمایی قوم و روشن کردن افکار جامعه راه تازه پیدا کرده صلاح و فلاح ملک و عظمت ملت خویشرا با مضامین بکر و ادا های دلپذیر در صفحه خاطر افراد نقش کند چنانکه حکیم فردوسی طوسی و امثال او کرده اند.

از مضمون بکر ادا کردن؛ مقصود آنستکه ابتکار افکار دیگرانرا چنانکه رسم اغلب ابنای عصر ماست بسرقت نبروده و بالاندک

نقط و تحریف بخود نسبت ندهد. تجدد ادبی بدین معنی حقیقی است که ما بلکه تمام عالم از زمانی که گذشته را داشته اند با انقلاب ادبی - امروز ترکیب یافته است که در هر قوم و ملت شاعر مختار را وزن می گفته اند. و بهمین سبب مفتوح گردیده و هم برای پاس امتحان فکری آثار ادبی و دانش و هم عس از دست دزدان منتحل حقیقی رد کرده و میکنند.

این دزدی نامشروع گریه عس در بازار ادبیات ما شیوع و بازم عس بازار خواهد آمد قطعه استاد خواهد بود.

شاعر دزد ما کیان باشد بچه غاز سوی آب رود شعرای بزرگ ایران در مقام افتخار آئین تازه را سرمایه مباحثات قرار بدین دلفریبی سخن های بکر سخن گفتن بکر جان سفتست عاریت کس نپذیرفته ام شبعده تازه بر انگیزختم پایه درویشی و شاهی دراو برشکر او تنه شده مگس

سقط و تحریف بخود نسبت ندهد

تجدد ادبی بدین معنی حرف تازه نیست و همواره پیشینیان
ما بلکه تمام عالم از زمانی که شعر و شاعر قدم در عرصه وجود
گذاشته همین عقیده را داشته اند نهایت کلامه و جمله - تجدد ادبی
با انقلاب ادبی - امروز ترکیب یافته و از الفاظ تازه است بهمین مناسبت
استکه در هر قوم و ملت شاعر مخترع و مبتدع را شاعر دانسته و منتحل
را وزان میگفته اند . و بهمین سبب نیز باب سرقات شعریه در علم بدیع
مفتوح گردیده و هم برای پاس احترام و عظمت شاعر مبتکر است که
متاع فکر بر آنرا ادبا و دانشمندانی که در بازار شعر هم صرافند
و هم عس از دست دزدان منتحل در ر بوده و صاحب اصلی و مالک
حقیقی رد کرده و میکنند .

این دزدی نامشروع گرچه امروز بواسطه نبودن صراف و
عس در بازار ادبیات ما شیوع پیدا کرده ولی چنین نخواهد ماند
و باز هم عس بازار خواهد آمد و شاعر منتحل و دزد مصداق این
قطعه استاد خواهد بود .

شاعر دزد ما کیان باشد که بزیرش نهند بیضه غاز

بچه غاز سوی آب رود او دریده ماند باز

شعراى بزرگ ایران در مقام افتخار و حماسه همواره بکرسرائی و
آئین تازه را سرمایه مباحثات قرار داده اند چنانکه حکیم نظامی فرماید :

بدین دلفریبی سخن های بکر بسختی توان زادن از راه فکر

سخن گفتن بکر جان سفتست نه هر کس سزای سخن گفتنست

عاریت کس نپذیرفته ام آنچه دلم گفت بگو گفته ام

شبعده تازه بر انگیزختم هیگلی از قالب نور یختم

پایه درویشی و شاهی دراو مخزن اسرار الهی دراو

برشکر او ننشسته مگس نه مگس او شکر آلاى کس

هفتره انجیر شدی صفروار
منکه در اینشویه مصیب آمدم
شعر بمن صومعه بنیاد شد
زاهد و راهب سوی من ناخندند
گر بنمایم سخن تازه را

گر همه مرغی بدی انجیر خوار
دیدنی ارزم که غریب آمدم
شاعری از مصطبه آزاد شد
خرقه و زنار در انداختند
صور قیامت کنم آوازه را

سخن کان از سر اندیشه ناید
سخن را سهل باشد نظم دادن
ولیکن در جهان امروز کس نیست
هوس بختم شیرین دستکاری
چنان نقش هوس بستم بر او پاک
نه در شاخی زدم چون دیگران دست
میدان سخن مراست امروز
اجری خور دسترنج خویشم

نوشتن را و گفتن را شاید
بباید لیکت بر نظم ایستادن
که او را در هوس نامه هوس نیست
هوسناکان غم را غمگساری
که عقل از خواندنش گردد هوسناک
که بروی جز رطب چیزی توانست
زین به سخنی کراست امروز
ور محتشم ز گنج خویشم

مگو آنکه دانای پیشینه گفت
مگر در گذرهای اندیشه گیر
در این پیشه چون پیشوای نوی
چو نیروی بکر آزمایش هست
شنیدم که بالای این سبز فرش
چو او برزند طبل خود را دوال
همانا که آن مرغ عرشی منم
بر آواز من جمله مرغان شهر

که بر در نشاید دوسوراخ رفت
که از باز گفتن بود ناگزیر
کهن گشتکان را مکن پیروی
بهر نیم خورده میلای دست
خروسی سیداست بالای عرش
خروسان دیگر بکوبند بال
که هر بامدادی نوائی ز نسیم
بر آرند بانگ اینت کوبای دهر

اگر از سایر اساتید سخن نیز در باب بکر سرائی و تازه گوئی
خواسته باشیم نقل سخن کنیم گفتار از حوصله این مقاله بلکه از گنجایش دفتر
ها بیش است پس بهمین چند بیت از خداوند تازه سربان و بکر گویان حکیم
نظامی قناعت ورزیده و نیز مختصری از کلمات منثور ادبای بزرگوار این

موضوع بنقل می پردازیم .

نگارنده المعجم « شمس قیس
و آداب شاعری چنین گوید » صفحه
« و نیز باید که شعر شعرا
بتغییر اوزان و اختلاف الفاظ در شعر
بتصرف فاسد تملک پذیرد و سخن
بر فضل نکند .

نظامی عروضی در چار مقام
اما شاعر باید که سلیم الفطر
حید الرویه و در انواع علوم متنوع
زیرا که چنانکه شعر در هر علمی
بکار همی شود و هم او گوید :

شاعر بدین رجه نرسد الا آنکه
جوانی ۲۰ هزار بیت از اشعار متقه
از آثار متأخران پیش چشم کند و پی
و بانه می گیرد که درآمد و بیور شدن
چه وجه بوده است تا طریق و انواع
بر صحنه وجود او نقش گردد تا سخنش
علوم میل کند هر کرا طبع در نظم شعر را
بهر شعر آرد و عروض بخواند و
السرخسی البهرامی گردد چون غایه
تعالی گوید و ترجمه اش اینست
سخن را در میدان مقصد بر طبق اما
را باندازه قامت معانی بدوزد ، و نیز
بکر باشد .

موضوع بنقل می بردانیم .

نگارنده المعجم «شمس قیس رازی» در بکرسرائی و شروط و آداب شاعری چنین گوید «صفحه ۴۳۳

«و نیز باید که شعر شعرا را غارت نکند ، و معانی ایشان بتغییر اوزان و اختلاف الفاظ در شعر خویش بکار نبرد که ملک مردم بتصرف فاسد تملک پذیرد و سخن دیگران بر خویشستن بستن دلالت بر فضل نکند .

نظامی عروضی در چار مقاله گوید :

اما شاعر باید که سلیم الفطره عظیم الفکره صاحب الطبع حید الرویه و در انواع علوم متنوع باشد و در اطراف رسوم مستظرف زیرا که چنانکه شعر در هر علمی بکار همی شود . هر علمی در شعر بکار همی شود و هم او گوید :

شاعر بدین رجه نرسد الا آنکه در عنفوان شباب و در روزگار جوانی ۲۰ هزار بیت از اشعار متقدمان یاد گیرد و ده هزار کلمه از آثار متأخران پیش چشم کند و پیوسته دوا این استادان هم بخواند ، و با همی گیرد که در آمد و بیرون شدن ایشان در مضایق و دقایق سخن بر چه وجه بوده است تا طریق و انواع شعر در طبع او مرتسم شود و عیب و هنر بر صیغه وجود او نقش گردد تا سخنش روی در ترقی دارد و طبعش بجانب علوم مایل کند هر کس اطبع در نظم شعر را سخن شد و سخن هموار گشت روی به علم شعر آرد ، و عروض بخواند و گردد تصانیف استاد ابو الحسن السرخسی البهرامی گردد چون غایة العروضیین و کنز القافیه الخ

ثعالبی گوید و ترجمه اش اینست ، شاعر بالغ کسی است که سمند سخن را در میدان مقصد بر طبق امانی جولان داده و تشریف الفاظ را با اندازه قامت معانی بدوزد ، و نیز الفاظ او فحل و مضامینش بکر باشد .

دی انجیر خوار
که غریب آدمم
طبعه آزاد شد
در انداختند
نظم آوازه را
گفتن را شاید
نظم ایستادن
نامه هوس نیست
را غمگساری
نش گرده هوسناک
لب چیزی توانست
ی کراست امروز
ز گنج خویشم
دو سوراخ رفت
ن بود ناگزیر
ا مکن پیروی
میلای دست
ت بالای عرش
بکوبند بال
ی نوائی ز نسیم
ت کویای دهر
ئی و تازه گوئی
از گنجایش دفتر
بکر گویان حکیم
بزرگ را در این

(۲)

شرایط تجدد ادبی بمعنای واقعی

شرط اول . قریحه و طبع بلند و فکر ارجمند موهبت آسمانی است و این موهبت طبیعی و خداوندی هرگز کسب و زحمت در دست نیفتد و بتعلم و بتعلیم حاصل نیاید .

چنانچه خواجه علیه الرحمه فرماید :

می ده که عاشقی نه بکسب است و اختیار

و این موهبت رسید ز دیوان فطرت

بهمین سبب شاعر تازه سخن و انقلابی بمعنای واقعی را نمی توان ایجاد کرد واحدی یارا ندارد که انقلاب ادبی حقیقی را شروع کند بلکه باید طبیعت چنین شخصی را برانگیخته و وسیله او بدون اینکه خودش ملتفت باشد انقلاب ادبی را شروع کند .

فردوسی و نظامی آنروز که ادبیات را تجدید میکردند هیچگاه نگفتند که ما انقلاب می کنیم بلکه ابداً ملتفت کار خویش نبودند و تنها طبیعت بود که آنانرا بادی و وظیفه انقلاب برانگیخته و تجدد را انجام می داد .

شرط دوم ، تحصیل و تبهر درعلوم ادبیه و عربیه و حکمت است و این شرط برای شاعر اختیاری است اگر روزگار مساعدت کند و مسلم بدون تحصیل گرچه قریحه و طبع عالی در کار باشد شاعر بمقام بلند و پایه ارجمند ادبی نخواهد رسید .

شمس قیس در کتاب المعجم گوید : صفحه ۴۶

« و بیداید دانست که شاعر در جودش شعر خویش بیشتر معلوم و آداب محتاج باشد و بدینجهت باید که مستظرف بود و از هر باب چیز کمی داند تا اگر بایراد معیشتی که فن او نباشد محتاج شود آوردن آن بر وی دشوار نشود و چیزی نگوید که مردم استدلال

کنند بدان که او آن معنی نداند

سزد گر بشنود توحید یزدان

که چون باشد مسلمان مردمؤمن

و مؤمن نباشد که مسلمان

که اگر فرقی نهد میان ایمان و

چه ایمان تصدیق و باور داشتن

نهادن احکام خدا و رسولرا و نه

قل لم تؤمنوا ولكن قولوا اسلم

شرط سوم آشنائی با اشعار

تمرین است و بهمین سبب تمرین

سال بمقام بلند رسیده و آنوقت پس

آنان هموار و عظمت قریحه آن

شرایط دیگر هم از قبیل

یکشاعر متجدد در کار است ولی چ

از نکارش صرف نظر کردیم .

شعرا و ادبای

اینگونه شعرارا میتوان بدو

هستند که در سخن اسلوبی تازه و

کرده سپس شعرای دیگر از آن

بتدریج عالمگیر شده است

این طبقه از شعرارا میتوان

فردوسی ، نظامی ، سعدی ، مولو

یکی در صنعت و هنر خویش مبتد

نداشته است . پیش از نظامی افسانه سر

آنها موافق طبیعت و در قالب

کنند بدان که او آن معنی ندانسته چنانکه معزی گفته است .

سزدگر بشنود توحید یزدان هر آن مؤمن که باشد او مسلمان
که چون باشد مسلمان مردم مؤمن دلش بگشاید از توحید یزدان
و مؤمن نباشد که مسلمان نبود اما مسلمان باشد که مؤمن نبود
که اگر فرقی نهد میان ایمان و اسلام نخست ایمان باشد آنگاه اسلام
چه ایمان تصدیق و باور داشتن خدا و رسول است و اسلام گردن
نهادن احکام خدا و رسول را و منه قوله تعالی . قَالَتِ الْاَعْرَابُ اٰمَنَّا
قُلْ لِمَ تَقُوْمُنَا وَلٰكِنْ قَوْلُوا اِسْلَمْنَا .

شرط سوم آشنائی با اشعار است و مداومت در عمل که بمنزله
تمرین است و بهمین سبب تمرین است که شعرای بزرگ غالباً در نتیجه چهل
سال بمقام بلندرسیده و آنوقت پس از سعی و عمل و ممارست بسیار شعر
آنان هموار و عظمت قریحه آنان آشکار شده است .

شرایط دیگر هم از قبیل مساعدت روزگار و غیره برای ظهور
یکشاعر متجدد در کار است ولی چون هر کس باندک دقت پی می برد
از نگارش صرف نظر کردیم .

شعرا و ادبای انقلابی واقعی

اینگونه شعرارا میتوان بدو طبقه تقسیم کرد ، طبقه اول کسانی
هستند که در سخن اسلوبی تازه و طرزی جدید را آشکار و اختراع
کرده سپس شعرای دیگر از آنان پیروی کرده و طرز تازه آنها
بتدریج عالمگیر شده است .

این طبقه از شعرارا میتوان در چهار پنج نفر منحصر دانست
فردوسی ، نظامی ، سعدی ، مولوی خیام این پنج استاد بزرگ هر
یکی در صنعت و هنر خویش مبتدع و قبل از او این صنعت وجود
نداشته است . پیش از نظامی افسانه سرائی و باصطلاح امروزان نویسی
آنها موافق طبیعت و در قالب نظم وجود نداشته و اگر هم

موهبت آسمانی
ب و زحمت در

دیوان فطرت
واقعی را نمی
حقیق را شروع
وسيله او بدون

یک کردند هیچگاه
وایش نبودند و
پخته و تجدید را

ریه و حکمت
زگار مساعدت
کار باشد شاعر

۴۴۶
ش بیشتر علوم
و از هر باب
محتاج شود
مردم استدلال

چیزی در کار بوده مهم نبوده است و این طرح غریب از نظام و دنیا را یادگار و تمام افسانه سرایان اخلاقی و سیاسی و عشق و محبت عالم پیروان این استاد بزرگند

پیش از فردوسی نیز زنده کردن تاریخ شهادت و قومیت در ضمن افسانه های تاریخی و یک ملت را زنده کردن در عالم نبود و اگر در یونان بود عالم از آن بی خبر بود و تنها فردوسی است که چنین خدمتی را بایران انجام داد و ادبیات را منقلب ساخت.

پیش از سعدی هم غزل در ایران نبود چنانکه غزلهای اساتید سخن از قبیل انوری و کمال الدین و فرخی و دیگران این مطلب را آشکار میکنند تنها سعدی مبتکر و مخترع فن غزل سرائی و ساده گوئی و سایر مزایائی است که بیانش از حوصله این مقاله خارج است و بر این قیاس است حال خیام و مولوی و رومی در سبک تازه خودشان طبقه دوم کسانی هستند که مخترع سبک جدید نبوده ولی اسلوب معموله دیگران را با سبک تازه پیش گرفته اند یعنی بر دیوارهای کاخ برافراشته سخن قشهای بدیع بسته اند بدون اینکه از نو کاخی بنا کنند.

در این طبقه افراد بزرگ و انگشت نما کمال الدین اسماعیل و انوری و ناصر خسرو و ظهیر قاریابی و فرخی سیستانی و خواجہ حافظ و صائب اصفهانی و در قرون اخیر حکیم قآنی میباشند اشخاص دیگر را هم میشود پیدا کرده و صاحب سبک و مبتدع در طبقه دوم محسوب داشت ولی ما بهمین افراد روشن و معروف و مشهور قناعت کردیم و حید

بقیه این مقاله را در شماره دیگر خواهیم نگاشت و قسمت های مهم را بآنجا محول داشتیم و در حقیقت این مقاله مقدمه است بر ای آن نتیجه مخصوصاً قسمت مقایسه ادبای متجدد واقعی با شعرای متجدد مجازی امروزی بسی قابل ملاحظه و دقت است

اشعار

(ت)
ای روی تو در تو همچو بر گردون مه
بر عارض آفتاب آن خط سیه
چون نیست مرادین جهان دلداری
میگردم و می نویسم از خون جگر
گر آه کنم کجاست فریادرسی
بر یاد تو میزنم بهر دم نفسی
بی یار بدن عظیم مشکل کاری
این یکدوم و دم را که بجان توانیافت

غ
غرامتست غرامت شبی که بیتو گذارم
بناگری وصلت که نیست بیتو گزیرم
نه چشم آنکه بینم نه بخت آنکه بیانی
طلب کنم چو تو شیر اتو این ثواب چه دانی

توفارغی ز نظامی
بروز طالع گیرم

غ
صنما تو خود نداری غم حال
نکنی بلطف هر گز نظری به
چه کنی جفا ز درون